

بسم الله الرحمن الرحيم

از ابتدای جلسات مباحث نظام اندیشه را در ضمن حرکت و مصداق بیان کردیم. جریان خلقت و خلافت آدم ع، شیطان و خط تمرد و جدایی حق و باطل و ...

سیر نبرد حق و باطل در طول تاریخ، در انبیاء و جبهه مقابلشان خود را نشان داد. این بحث را به صورت مصداقی و در ضمن وقایع دنبال خواهیم کرد و مباحثی مانند حقیقت نبوت چیست؟ و حقیقت ولایت چیست^۱؟ و ... در خلال آن نشان داده میشود.

روش القای مصداقی معارف

از نظر مرحوم علامه طباطبایی، حقیقت انبیاء «هیئۃ التوحید فی الفعل» است. یعنی حقیقت توحیدیاگر بخواهد، مجسم بشود، وجود انبیاء خواهد بود. به جای اینکه توحید را به صورت مفهومی بیان کنیم، وجود مبارک انبیاء و اوصیاء را معرفی میکنیم که توحید مجسمند. مرحوم علامه بیان زیبایی دارند که خدای سبحان معارف را ابتداء به صورت اجمالی در قرآن کریم ذکر کرده است. توحید و نبوت و معاد را به صورت اجمالی آورده تا

^۱ ولایت به معنای عام ولایت الهی که حقیقت رابطه خدای سبحان با نظام خلق است و نبوات، وصایات، ولایت تکوینی و تشریعی را هم شامل میشود

اعتقادی به آن محقق شود. تفصیل این حقایق را به صورت مصداقی در ضمن وقایع و حوادث و اشخاص نشان داده است. این یک روش در القای معارف است. ما یک موقع کلاس میگذاریم و راجع به معارف، فقط گفتگو میکنیم، اما یک موقع دست انسان را میگیرند در ضمن حوادث او را موحد میکنند. در ضمن حوادث معاد را به او می‌باورانند، نه اینکه سر کلاس گفتگویی راجع به معاد بشود. مثلاً در طبیعت نشان میدهد، یک دفعه در بهار درختان خشک و زمین مرده با ریزش باران زنده میشود، یا در پاییز، نشان میدهد آن جلوه گریها چطور یک دفعه خاموش و همه یک رنگ شد و هیچ اثری از حیات دیده نمیشود. حقیقت معاد را در ضمن این مصادیق یاد میدهد. یا توحید را در ضمن وقایع و حوادث و جنگها، مشکلات و بیماری ها و حتی عذابهای الهی تعلیم میدهد. تعلیمپیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ۲۳ سال در ضمن حوادث طول کشید. مثلاً در ضمن بیان جنگ احد، معاد را مطرح میکند. در ضمن بیان جنگ بدر، امداد الهی و حضور خدا و توحید را در صحنه نشان میدهد. قرآن کریم از نگاه مفهومی کاملاً پرهیز دارد. لذا مرحوم علامه میفرمایند یکی از روش های قرآن در القای معارف، القای مصداقی است. القای مفهومی را به القای مصداقیمتصل میکند. در مرتبه مفهوم نمی‌ماند.

نمونه دیگر ذیل آیه «لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لكن البر من آمن بالله و ...» است که به جای آنکه نیکی را تعریف کند،

نیکو را نشان میدهد. نیکی تعریف مفهومی است و نیکو یک حقیقت مصداقی.

سیره انبیاء در قرآن کریم در بیان مصداقی حقایق معارفی دین اسلام نقشی ویژه دارد. به تعبیر مرحوم علامه بیش از ۲۲۰۰ آیه در مورد انبیاء است. این فقط تاریخ نیست، بیان اندیشه مصداقی است. مدل بیان اندیشه مصداقی اینگونه است که اندیشه، باید در ضمن افراد و حوادث و وقایع بیان بشود.^۲ روایات و آیات. اصلاً اینطور مقدمه چینی نمیکنند، که مفاهیم را توضیح دهند و سپس اقسام را توضیح بدهند، و... بلکه در ضمن وقایع، حقیقت را جا می اندازند. لذا میبینید زود مقبول واقع میشود، زود تاثیر میگذارد. اما نگاه ما یک نگاه مفهومی و القای مفهومی است، کاری هم به نیاز مخاطبمان نداریم، آنچه را بلدیم و یادگرفتیم میخواهیم القا بکنیم، این روش اثر نمیگذارد. مخاطب با اینکه همه اینها را میداند اما در زندگی او اثری از این اعتقادات نیست. یا حداقل اثر لازم را ندارد.

مثال دیگر شیوه اصلاح حضرت عیسی است. طبق آیه ۵۲^۳ سوره آل عمران وقتی عیسی ع دید از جهت سبک زندگی، کفر جامعه را فرا گرفته است هرچند ایمان مفهومی دارند ولی سبک زندگی کفر آمیز بود. تدبیری که حضرت عیسی ع اندیشید این بود که عده ای از مردم را که دغدغه ویژه

^۲ بیان اندیشه اگر به صورت آموزشی کلاسی مفهوم شکل گرفته است، این برای این بوده است که ذهن استاد منظم باشد در بیان، نه اینکه همین روش به متری و متعلماً بشود. و صریح آنچه که در نظام قرآنی است و در روایات ماست روش مفهومی صرف نیست.

^۳ «فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله...»

داشتند کنار جمع کرد، با این ها زندگی کرد، خورد، خوابید، مسافرت رفت، گفتگو کرد. در سفر، حضر، این ها را ساخت که این ها دین را ببینند نه بشنوند. بعد این ها را جاهای مختلف قرار داد و جامعه اصلاح شد. روش مقابله با سبک زندگی کفر آمیز برای مومنان را این قرار داد.

سوال: اینکه حضرت عیسی ع در داستان حواریون با آنها حشر مصداقی پیدا کرد که آن ها توحید را در مصداق یاد بگیرند، قابل تطبیق بر شرایط ما نیست، زیرا مردم چه در دوره حضور و چه در دوره غیبت این دسترسی به مصداق محسوس نبی یا امام را ندارند.

پاسخ: قطعاً حواریون مصداق معصوم نبودند. بلکه مثل علمای عامل بودند، سوال: باز هم دستشان به امامشان میرسد.

سوال: ما بر این باوریم که امام حی است و حواریون تربیت یافته مصداقی عیسی علیه السلام بودند . لذا قرآن هم تایید میکند. قرآن میگوید روش تربیت این است که یک عده ای عالم عامل در بین مردم قرار بگیرند که مردم با دیدن این ها دین را یاد بگیرند نه با شنیدن از این ها. نه اینکه سخنرانی بشنوند. این ها را ببینند، روش زندگی شان با دیدن تغییر بکند. کانون های متراکم دین داری از جهت عملی شکل میگیرد. چون صحبت مفهومی به تنهایی این اثر را ندارد. در قرآن کریم هم در سوره صف میفرماید (یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم

لِلْحَوَارِيِّينَ مِنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ. يَعْنِي قَرَأْنَهُمِينَ مَسْئَلَهُ رَا فِي دِينَ خَتْمِي هَمْ تَائِيدَ مِيكَنْد، اَمَا اِگَر زَمَانِ عِيسَى عِ اِخْتِيَارِي بُوْد، اَيْنَجَا وَاجِبِ عَيْنِي اِسْت. بَه هَمِه دَسْتُوْر مِيْدِهْد (كُونُوا اَنْصَارُ اللَّهِ) يَعْنِي فَقْط اَيْنْطُوْر نِيَسْت هَر كَسِي خُوْب بُوْد كَفَايْت كَنْد. بَلَكِه بَايْد خُوْبِي بَاشْد كِه بَه دَنْبَالِ خُوْب كَرْدَن دِيْگَرَانِ هَمْ هَسْت. صَالِحِ مَصْلَح. مَتْعَدِي بَاشْد، نِه فَقْط لَازِم بَاشْد كِه بَرَايِ خُوْدَشِ خُوْب بَاشْد دَنْبَالِ خُوْب كَرْدَن دِيْگَرَانِ هَمْ بَاشْد.

فِي اَيْنِ رُوْشِ چَنِينِ نِيَسْت كِه اَلْفَاظِ قُرْآنِ وَ مَفَاهِيْمِشِ رَا اَرَام، بَا رَا حَتِيْبِخَوَانِيْم، وَ كَيْفِ كَنِيْم وَ بَه بَه بَكُوِيْم كِه چَقْدَرِ زِيْبَاسْت! بَلَكِه بَعْثِ وَ حَرَكْتِ اِيْجَادِ مِيكَنْد. مَأْمُوْرِيْتِ وَ رَسَالَتِ تَعْرِيفِ مِيكَنْد. خُوْدِ نَبِيِّ قَبْلِ اَزِ بَعْثِ بَا بَعْدِ اَنِّ اَزِ زَمِيْنِ تَا اَسْمَانِ مَتَفَاوُتِ مِيْشْد. بَا اَيْنَكِه اَنْبِيَاءِ قَبْلِ اَزِ بَعْثِشَانِ عَظِيْمِ بُوْدَنْد، اَمَا وَقْتِي مَبْعُوْثِ بَه رَسَالَتِ مِيْشْدَنْد، يَكِ اَنْرُژِي عَظِيْمِي فِي وَجُوْدِ اَيْنِ هَا قَرَارِ مِيْگِيْرْد كِه اَيْنِ اَنْرُژِي عَظِيْمِ فِي زِيْرِ وَ رُو كَرْدَنِ دِلِ هَايِ دِيْگَرَانِ بَسِيَارِ مُوْثَرِ بُوْد. حَقِيْقَتِ بَعْثِ، اَنْگِيْزَشِ وَ بَرَاَنْگِيْخْتَنِ بَه كُوْنِه اِي فِي وَجُوْدِ اَيْنِ هَا مُحَقَّقِ مِيْشْد كِه كَامَلَا مَشْهُوْدِ بُوْد، وَ بَه دَنْبَالِشِ بَعْثِ اَمْتِ رَا بَه دَنْبَالِ دَاشْت. يَعْنِي بَعْثِ اَنْبِيَاءِ بَه دَنْبَالِشِ مَبْعُوْثِ شَدْنِ اَمْتِ بَايْد بَاشْد تَا جَامِعِه اَزِ اَنِّ خَمُوْدِگِي وَ خَاْمُوْشِي خَارِجِ بَشُوْد.

اندیشه اسلامی این است که بعثت را پمپاژ انرژی در وجود یک نبی میبیند که تاثیرش این است که یک دفعه انرژی های خفته در اهل ایمان به همین نسبت برانگیخته شود. این ها برآشفته بشوند. عادتشان و زندگی عادی شان به هم بخورد. یعنی از آن حالت عادی متنفر شوند. همه بعثت انبیاء برای این بود. وقتی رسل نبودند، یعنی مردم به یک حالت عادت کردن به بدی ها و دوران دوری از خدا تبدیل شده بودند قرآن تعبیر میکند به « علی فتره من الرسل» که یعنی دور بودن از انبیا. در این شرایط رسل برانگیخته میشدند تا این این انرژی احیاء شود.

خط رسالت یک خط ممتد و متصل است. « لقد وصلنا لهم القول». خط الهی در برانگیختن الهی مردم دائما متصل بوده است. اگر در برخی زمانها مثل فترت، کم رنگ شده، لکن منقطع نشده است. ما انبیاء مستخفین داشتیم، انبیاء مستعلن داشتیم. انبیاء مستخفین آن جایی بود که جای ظهور و بروز انبیاء سخت بود. در یک دوره ای انبیاء در لاک بودند، دیده نمیشدند و مخفی بودند. لذا وقتی ادریس نبی در کوه عبادت میکند، ملکی از ملائکه یا جبرئیل سلام الله علیه پیش ادریس میرود و میگوید: نمیخواهی حرکت بکنی و مردم را دعوت بکنی؟ میگوید میخواهم، اما قدرت بر این کار الان نیست. میگوید اگر خدای سبحان از تو پشتیبانی بکند، حاضری؟ میگوید آری من دنبال همین هدف هستم. لذا تا این جریان پیش می آید مبعوث میشود. بعثت نوح و ابراهیم خلیل هم همینطور است. تا مبعوث

میشوند از زمین تا آسمان این وجود متفاوت میشود. ادیسی که در کوه زندگی میکرد یک دفعه می آید پایین، میرود در متن شهر در مقابل پادشاه زورگو آنجا می ایستد و حرف میزند. این همان ادیسی بوده که فرار کرده بوده در کوه، سالیان طولانی در کوه زندگی میکرده و آنجا بوده است. اما این بعثت الهی به دنبالش بعثت مردم را به دنبال دارد.

خلاصه آنکه طبق سیر انسان شناسی اسلامی:

- این همه توان و انرژی و استعداد در وجود انسان هست که میخواهد به فعلیت برسد،
- انسان باید از اینجا حرکت کند و همه هستی را با خودش ببرد. او استعداد همه هستی را دارد. قافله سالار هستی است
- حرکت مدنظر در اسلام، حرکت کاروانی است که نه تنها انسانهای دیگر را به کمال میرساند بلکه کل هستی را با خود همراه میکند.
- این بالا بردن با مزاحمت هایی از جانب درون و بیرون همراه است. مانند شیطان و نفس اماره و استکبار و طاغوتها و همچنین مزاحمتها و محدودیتهای عالم طبیعت.
- انبیاء که دستی به سمت ملکوت دارند و دستی به سمت انسانها، برنامه حرکتی را برای انسانی که تاکنون این راه را نرفته نازل کردند.

- تشخیص اینکه چه کسی باید نبی باشد برای ما ممکن نیست. نمیدانیم چه کسی این مسیر را طی کرده است، چه کسی معصوم است، ... به همین دلیل نصب انبیا حتما از طرف خداست.^۴ هم تشخیص مشخصات و هم تطبیق آنها، از مرتبه انسان خارج است.

- معجزات راهی برای کشف این نصب الهی هستند.

انسان چند هزار ساله

نکته دیگر آنکه نقشه وجود انبیاء در طول تاریخ، یک نقشه حساب شده بوده. یعنی اینگونه نبود که انبیاء هر کدام بیایند و کاری انجام بدهند، بعد بعدی بیاید و کاری انجام بدهد. یک نقشه حساب شده بوده تا از آدم سلام الله علیه تا پیامبر قبل از خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، نقشه وجود خاتم را ترسیم کند. یعنی تمام نقشه سیر انبیاء برای این بوده است که اذهان و استعدادها و زمینه ها برای بعثت آخر آماده شود. اگر کسی در زندگی رسولان و انبیاء و اوصیاء در طول تاریخ سیر کند میفهمد، چه نقشه ای برای نظام ختمی ترسیم شده است. به خصوص اگر این سیر را قرآن کریم ارایه داده باشد. با این نگاه رجوع به قصه انبیاء سلام الله علیهم در قرآن کریم به عنوان بالاترین نظام اندیشه دین ختمی دیده میشود. تمام نبوتها مقدمه بوده است برای اینکه این طرح اندیشه محقق شود. هر کدام از نبوتهای پیشین توحید را مجسم میکردند. وجود انبیا، (موتوا قبل ان تموتوا) بود، معاد

^۴ در نصب عام، ویژگیها بیان میشود و باید مصداق آن توسط مردم از روشهای عقلی و ... کشف شود.

مجسم بودند. توحید مجسم ، عدل مجسم بودند. به عبارت دیگر وجود انبیاء تحقق عینی اعتقادات و معارف بود. وجود انبیا مثل قطعات جورچینی است که کنار هم قرار میگیرند تا آن نگاه محقق بشود. یعنی وقتی قطعات را کنار هم میگذارید و میفهمید که غیر از آنکه هر پیامبری طرحی کامل برای زمان خودش بود، قطعه ای برای یک مجموعه بزرگتر بوده است. ابراهیم خلیل الرحمن ، موسی کلیم الله ، عیسی روح الله ، نوح نبی الله ، آدم صفی الله ، یوسف صدیق و انبیا دیگر با همه عظمتشان عین اینکه در عصر خود کامل بودند ، اما به نسبت آن نقشه نهایی هر کدام یک قطعه بودند. هر کدام یک ماموریت داشتند. مثل دست و پا و چشم و ابرویی که یک بدن را میسازند، که وقتی کنار هم قرار میگیرد این بدن آشکار میشود که چقدر با هم متربطنند. لذا قرآن فرموده است: « لقد وصلنا لهم القول یا ثم ارسلنا رسلنا تترأ» این ها پی در پی آمدند. این پی در پی ها یک واحد را ساخته بودند.

مقام معظم رهبری درباره امامت میفرمایند ما یک انسان ۲۵۰ ساله داریم که از تاریخ یازدهم هجری که پیامبر اکرم از دنیا رفت تا زمان غیبت، ۲۵۰ سال عمر کرده است و هر حرف و عملش مرتبط با هم است، ابتدایش به انتهایش و انتهایش به ابتدایش ناظر است. همین نسبت را در تاریخ انبیاء میتوانیم بگوییم که یک انسان ده هزارساله است. یک انسان ده هزار ساله است که دوران کودکی، نوجوانی، بلوغ و بعد میانسالی را طی کرده است

تا به بلوغ کامل چهل سالگی برسد که بعثت نبی ختمی و در اوج بلوغ انسانیت انسان است. متنها تفاوت بین جریان ائمه (ع) و انبیا این است که انبیا هم اقوامشان متفاضل و متفاوت بودند، هم خود انبیا با هم متفاضل داشتند (که لقد فضلنا بعضهم علی بعض). اما ائمه (ع) نور واحد بودند که به لحاظ نیازهای مردم تجلیات مختلف داشتند. این تفاوت هم محسوس و معلوم است.

سوال: فرمودید جوامع رو به پیشرفت بود. در حالیکه جامعه زمان جاهلی و بعثت پیامبر خاتم ابتدائیات را هم ندارد.

پاسخ: اولاً بسیاری از تحقیقات این ادعا که دوران جاهلیت هیچ مدنیته نداشته است را رد میکند.

ثانیا حضرت برای کل بشریت مبعوث شده است نه فقط این مردم، باید وضعیت رشد تکاملی اقوام پیرامون حجاز را هم دید. اگر دعوت پیامبر از حجاز آغاز شده است برای این بوده که نشان دهد این دعوت این زمینه کلی را ایجاد کرده بود. ثالثا جریان سیر انبیا ناخودآگاه در همه جا تاثیر خود را گذاشته بود. هیچ کسی نمیتواند این را انکار کند که وجود انبیا در طول تاریخ اصلا مسیر تاریخ را کاملاً عوض کرده است. اگر انبیا نبودند، زندگی ها حیوانی محض حیوانی بود. لذا در همان سرزمین پیامبر عده ای را با نام و تعداد مشخص ذکر میکنند که بر دین حنیفیت بودند. که شاید

در طول زندگی در مناطق مسکونی دیگر عالم آن موقع، انسان هایی که بر دین حنیف در آن شبه جزیره عربستان و آن منطقه زندگی میکردند بیش از جاهای دیگر بوده است. این نشان دهنده این است که آن حقیقت دین سرایت داشته است. آن خط زلال فطرت آنجا محقق بوده است. اینطور نبوده است که آنجا هیچ خبری نباشد و وجود آن ها روی دیگران هم تاثیر می گذاشته است. مردم هم خوبی را میدانستند هر چند متحلی به خوبی نبودند.

سوال: اگر بنی اسرائیل به وظیفه خودشان عمل میکردند باز هم سیر نبوت همینطور بود؟

پاسخ: اگر هر کدام از اقوام به رسالت خودشان در مبعوث شدن عمل میکردند، سرعت حرکت بیشتر میشد. چنانچه ما امروز اگر رسالت خودمان را درست انجام دهیم، ایستادگی کنیم، سرعت ظهور بیشتر خواهد شد. مسیر همین است، اما سرعت بیشتر میشود. یعنی هر کدام رسالتی به عهده داشتند که اگر رسالتشان را درست انجام بدهند، به موقع انجام بدهند، سرعت حرکت بیشتر میشود. اما سیر عوض نمیشد. همین اشکالی که ما به بنی اسرائیل میکنیم که اگر آن ها این کار را میکردند سرعت رشد مردم و بعث انبیاء بیشتر میشد، امروز هم ما در ارتباط با ظهور محقق است که

اگر مردم به پا خیزند، بعث پیدا کنند، سرعت ظهور قطعا بیشتر خواهد شد.

یکپارچگی تحولات تاریخ انبیا

نه تنها حرکت انبیا مطابق یک طرح کلان قبلی و حساب شده بود، اتفاقات و حوادث پیرامون آنها و حتی اقدامات مخالفین انبیا نیز منطبق بر یک نقشه کلی بود. حتی مواردی که دشمنان فکر میکردند با تمام قدرتشان در مقابل نهضت انبیا ایستادند و توانستند تاثیر بگذارند، غافل بودند از اینکه کار آنها نیز در نقشه الهی است و قطعات این مجموعه را تکمیل میکند. مثلاً هنگام تولد ابراهیم ع، آن ستاره شناس خوابی دید و برای نمرود تعبیر کردند که سلطنت تو به خطر می افتد، مانند خوابی که فرعون دید و هر دو شروع کردند به کشتن فرزندان ولی همین کار هم در دایره نقشه الهی بود. خدا نمیخواست بچه ها کشته بشوند. اما میخواست فرعون و نمرود تمام قدرتشان را این ها به کار بگیرند در اینکه این فرزند به دنیا نیاید، و در این شرایط این فرزند به دنیا بیاید تا قدرت الهی معلوم شود. آنها تمام توانشان را به کار گرفتند تا یک بچه به دنیا نیاید، ولی آن دو طفل به دنیا آمد. و در نزدیکی آن دو قدرت نیز بزرگ شدند. موسی در خانه فرعون بزرگ شد، ابراهیم هم در خانه آذر بزرگ شد که جزء نزدیکترین افراد به دربار و جزء مشاوران اعظم دربار بود.

از سوی دیگر کشته شدن اطفال، توجه مردم را جلب کرد که قرار است کسی ظهور کند و منتظر شدند و این هم به نقشه الهی کمک کرد. در حالی که مردم از حرکت موسی هیچ اطلاعی نداشتند.

اگر با این نگاه ببینیم، می‌فهمیم اینها نقشه خداست، هر کاری که دشمن ما میکند، را با نگاهی دیگر تحلیل میکنیم. با امید و این نگاه که در راستای بزرگ کردن ماست داریم آن را می‌فهمیم، نه در راستای مقابله با ما.

در جریان موسی کلیم، فرعون با اطرفیان مشورت میکند که با موسی چه کنیم؟ آیا او را بکشیم؟ قرار شد او را رسوا کنند. از ۷۰۰۰۰ تا ساحر ۷۰۰۰ را انتخاب کردند و از ۷۰۰۰ تا ۷۰۰ نفر، از ۷۰۰ نفر ۷۰ نفر از زبده ترین ساحران زمانشان را انتخاب میکنند. تعبیر قرآن یوم الزینه است که همه مردم در آنجا جمع میشوند. موسی چطور میتواند همه مردم را یکجا جمع بکند و معجزه اش را نشان بدهد؟ مردمی که هنوز تابعش نیستند؟ ولی دشمن برای او این کار را کرد. دشمن موعد را یوم الزینه گذاشت. در ادامه هم، عصای موسی تبدیل به اژدها شد و اولین کسانی که ایمان آوردند خود سحره بودند. «فالقى السحرة ساجدين». اولین کسانی که ایمان آوردند همان خط حمله مقابله با موسی بودند.

این نگاه مصداقی به توحید است که مردم را رشد میدهد. مثل انقلاب اسلامی است که نگاه مصداقی بود. مثل جریان جنگ بود که یک نگاه مصداقی بود.

در جریان ابراهیم خلیل ، وقتی بت ها را میشکند ، خود آن ها مردم را جمع میکنند، که میخواهیم ابراهیم را محاکمه کنیم. ابراهیم ع در محاکمه میگوید از آن بت بزرگ پرسید که تبر روی دوشش است. یک دفعه همه سرها را به زمین می اندازند، چون میدانند اینها که حرف نمیزنند. این ها که قدرت دفاع ندارند؟ چرا بت بزرگ از دیگران دفاع نکرده است؟

همان صحنه ای که قرار بود ابراهیم محاکمه شود، تبدیل میشود به احتجاج ابراهیم و برهان عملی او بر علیه نمرود.

همچنین وقتی نمرود میخواهد ابراهیم را در آتش بیندازد، همه را جمع کرده تا اقتدار خود را نشان بدهد. از مردم خواست برای هیزم و آتش کمک کنند، حتی پیرزنی که هیچ کمکی نداشت نیز بافتنی بافت یا دیگری چند تخم مرغ هدیه داد تا هیزم بخرند، هدفش این بود همه مردم را با خودش همراه کند. خدا میتواند آتش را خاموش کند. میتواند در آن جرثقیل اختلال ایجاد کند. میکائیل به ابراهیم گفت من آب را مسلط میکنم، اسرافیل گفت من باد را مسلط کنم، ابراهیم پذیرفت. اما خداوند خواست آتش شعله ور شود و نسوزاند. یکی از ساحرانی که اطراف نمرود بود گفت

من گفتم آتش او را نسوزاند. یعنی بلافاصله خواست به نفع خودش مصادره بکند. نمرود هم اینجا کم نیاورد، گفت در آتش بیندازیدش. اگر قرار است ابراهیم را نسوزاند خودش را هم باید نسوزاند، او را در آتش انداختند و سوخت. طبق روایت ریسمانی که دستان ابراهیم را بسته بودند، سوخت. اما دست ابراهیم نسوخت. اینجا نمرود به شخصی گفت که اگر کسی میخواهد خدا انتخاب بکند خدای ابراهیم «اله رفیق». خیلی رفیق است. خیلی با مداراست. این بالاترین درس توحید است. لذا بعد از جریان آتش که به دست نمرود انجام شد، فضا کاملاً متحول شد. استدلال های ابراهیم قبل از جریان آتش و بعد از جریان آتش متفاوت شد. ابراهیم قبل از جریان آتش تشکیک میکرد که این غلط است. بعد از جریان آتش، ابراهیم آنها را از خدا و آتش جهنم میترساند، یعنی رفتار ابراهیم از اشکالات نقضی به یک حالت تهاجمی تغییر کرد. قبل از آتش اسم او را هم نمی آوردند میگفتند «فتی» یعنی یک نوجوان، اما بعد از آتش نمرود اسم ابراهیم را می آورد و همه دور او جمع شدند.

خلاصه آنکه زندگی انبیاء درس مصداقی معارف است. آیات معارفی منحصر نیست به آیه «لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا»، انداختن ابراهیم در آتش و نجات ابراهیم از آتش، همه مصادیق توحید است.

در جریان عبور موسی از نیل هم تجسم توحید است. تا فرعونیان نزدیک میشوند میترسند و میلرزند، این میشود توحید ، باور به اینکه خدا هست. تا آنجایی که دیگر کاملاً نا امید شدند، یک دفعه گشایش میشود.

جریان انبیاء امروز هم تکرار میشود. اگر کسی حرکتش الهی باشد در صحنه به خدا معتقد میشود. چه یک نفر تنها باشد در یک کشور غریب، چه یک جمع کثیری باشند، در یک کشور قدرتمندی باشد مثل ایران .

این اندیشه نجات دهنده است نه آن تفکری که صرف تفکر است و فقط در حد تفکر است. وقتی یک ترقه هم در بشود با همه توحیدی که میداند یک دفعه خودش را خراب میکند.

آقا روح الله شاه آبادی^۵ نقل میکرد در عراق با امام حرکت میکردیم ، یک دفعه یکی از این اتاقک هایی که برق فشار قوی را به فشار ضعیف، تبدیل میکنند منفجر شد. صدای انفجار این تا پانصد متر شیشه ها را شکاند. من دیدم این سیم ها که اتصالی میکند صدای مهیبی دارد که از یک انفجار عظیم صدایش بیشتر است. اما در عین حال امام اصلاً تکان نخورد. حتی رویش برنگشت، با اینکه واکنش بدن، طبیعی و قهری است. یعنی دست آدم نیست. اما آنچنان این وجود تابع نظام روحی و تسلیم خدا بود که این چیزها برایش مهم نبود.

^۵ اهل صوم دائم و توسل هر روز به اهل بیت ع بود و بسیار به امام ارادت داشت.

در این نگرش، کار امام معصوم هم ایصال الی المطلوب است. قرآن به پیغمبر میفرماید «انما انت منذر و لكل قوم هادٍ» پیامبر منذر بود و امام علی هادی بود. بشیر و نذیر بودن کار پیغمبر است به عنوان نبوت. هدایت کار امام است. البته خود پیامبر ص امام هم بود. اما حیثیت نبوت، انذار و تبشیر است و حیثیت امامت، ایصال به مطلوب است. امامت دست گرفتن و بردن هم بود. وگرنه صرف مفاهیم به تنهایی حرکت را نیست و ممکن است حجاب اکبر هم باشد.

سوال: آیا اکنون هم امام میبرد؟

پاسخ: بله. در همه حرکت هایی که برای ما ایجاد میکند دارد ما را میبرد، اما ما حواسمان نیست. اگر یک موقع تحریم میشود، اگر نقشه میکشند، تهدید میکنند، امام دارد ما را میبرد، اگر یک موقع گشایش میشود، هم امام دارد ما را میبرد. اما ما این ها را افعال دشمنان یا خودمان مبینیم. اگر توجه میکردیم حرکتمان مضاعف میشد. چون هدایت را میدیدیم. دست پنهان خدا و الهیت و غیب را میدیدیم.

با این نگاه انسان می یابد اگر در زمان انبیا بود چه رفتاری میکرد؟ یعنی اگر واقعا در جریان موسی کلیم، ابراهیم خلیل، عیسی روح الله، یا ایوب نبی، یوسف صدیق، ادريس نبی، آدم صفی الله، دوره بودم چه میکردم؟ در مقابل ابتلائی که پیش می آمد چه میکردم؟ برای اینکه پاسخ را بفهمد میتواند

نگاه کند ببیند افرادی که در آن دوره شبیه او بودند چه کردند؟ میتواند نزدیک بشود به اینکه خودش چه میکرد.

پرسش و پاسخ

سوال: قرآن که نقشه فعل انبیاء و زندگی شان را بیان میکند، فقط احوال انبیاء با مردم نیست. در ضمن آن احوالات شخصی انبیاء با خدا و ابتلائاتشان هم بیان میشود. این چطوری در آن نقشه برای ما جا میگیرد؟

پاسخ: احوال شخصی انبیاء با خدا، الگوست برای احوال ما با خدا. یعنی اینطور نیست که صرفا اختصاص به آن ها داشته باشد. اگر صرفا اختصاص به آنها داشت بیان نمیشد. هر چیزی که در قرآن بیان شده است برای دعوت به آن است. چون کتاب هدایت است. در بقیه اثر دارد

سوال: طرحی که انبیاء دارند با این آیه که ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم چطوری سازگار است؟

پاسخ: یکی از مثال هایی که یادم آمد بگویم این است که معاویه سنتی را بنیان گذاشت که سب و لعن امیر مومنان کنند. نزدیک ۱۰۰ سال این سنت دوام داشت. این سنت سب و لعن باعث شد امیر المومنین علیه السلام را بیشتر بشناسند. عده ای ساخته شدند، کادر شدند، تا دفاع بکنند، تا بروند در دل معاویه. در حلقه سوم کتاب انسان ۲۵۰ ساله، آمده است که ۱۰۰ سال این ها معارضه کردند، ولی نام امیر مومنان علیه السلام زنده تر شد.

حتی قیام عباسیان به اسم دفاع از امیر مومنین و اهل بیت به پا شد و مردم گول این را خوردند. یعنی صد سال بنی امیه لعن و سب کردند، بعد قیامی که اول محقق شد به اسم دفاع از اهل بیت محقق شد. هرچند منحرف بودند، اما مردم با این عنوان شناختند و آمدند جلو اول. این سنت الهی است که معاویه فکر میکرد دارد نام امیر المومنین را محو میکند.

اگر انسان نظام را الهی دید ، همان سنت را تبدیل به ضدش میکند. طبق تعبیر بعضی از بزرگان دارند « اگر رجل الهی بر سر کار باشد، هر تهدیدی تبدیل به فرصت میشود. » این در نظام تدبیر است. یعنی مثل این میماند که یک معده ای در کار است که هر چیزی در این معده باشد، آنقدر این معده قوی است، همه تهدید ها تبدیل به فرصت میشود.

سوال: همان مکر الهی است دیگر.

پاسخ: سنت مکر الهی است که خدای سبحان برمیگرداند مکر را به مکر خودش. اگر این باور صورت بگیرد، انسان در آرامش و آسایش خواهد بود از جهت آینده، وظیفه اش و شدت و جهاد در وظیفه اش، و امید به اینکه خدا در کار است.

سوال: برای ظهور نباید منتظر یک شدائد خاصی باشیم که بگوییم حتما باید یک اتفاقی بیفتد که وضعیت ما از این وضعیت ظاهری بدتر شود؟

پاسخ: نه. انسان ها بايد ساخته تر باشند. حالا اين ساخته تر شدن ميتواند در نظام سختی ها و ابتلائات سخت باشد، ميتواند در راحت ها و گشايش ها باشد. اينکه وضع ما غير از اين باشد به دو راه است. متتها عمدتا انسان ها در سختی ها ساخته ميشوند.» و لنبلونکم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات، و بشر الصابرين، الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون»

. اين انا لله و انا اليه راجعون يعنی توحيد و معاد را اينجا يافت. وقتی همه حقايق ظاهري مانند مال، اولاد و ... را از ايوب گرفتند، ابليس به صورت کسی آمد سوال کرد؟ ايوب گفت اينها عاريه از جانب خدا بود، خیلی وقت است که منتظر اين ها را از من بگيرد. من از شکم مادرم عريان متولد شدم، به قبر هم عريان ميروم، در حشر هم عريان برميخيزم. يعنی معاد و مبدأش را به هم متصل کرد. از شکم مادر که زاده شدم عريان زاده شدم، در قبر که ميروم عريان ميروم. آن کفن هم یک پوشش است. عريان است انسان. چیزی ندارد. حشر هم که بلند ميشوم عريان بلند ميشوم. اين ها هم یک عاريه ای بود در اين مدت دست من، منتظر بودم.

هنگام سيل، اينجا جای رشد دادن مردم در اعتقادات است. فقط رسيدگی های مالی و کمک مادی نيست. در سيل و زلزله جای تجلی بيشرت انا لله و انا اليه راجعون است. البته در کنار کمکهای مادی.

لطایف و اشارات:

یکی دیگر از مصادیق تعلیم توحید در ضمن مصادیق در تاریخ انقلاب اسلامی محقق شد. امام رحمه الله علیه، چه در دوران انقلاب و چه بعد از انقلاب کلاس توحید مفهومی برگزار نکرد. اما مرتب توحید مجسم را یادآوری میکرد. مانند جریان طبس یا حمله صدام که بعد از بمباران فرودگاههای ما فرمود یک دزدی آمده است از سر دیوار، سنگی انداخته و رفته. در شرایطی که آتش نا امیدی در میان دوستان انقلاب بود، سخن امام امید و بعثی را ایجاد کرد.

امام با همین نگاه، هنگام محرم فرمود: ماه پیروزی خون بر شمشیر است. یعنی توحید را در ضمن اراده های مردم معرفی کرد. همانطور که مقام معظم رهبری میفرمایند امروز جنگ اراده هاست، آن روز در جریان ماه پیروزی خون بر شمشیر امام جنگ اراده ها را نشان داد که جنگ اراده هاست. سلاح اینجا اثر ندارد. اینکه در زمان ظهور سلاح ها از کار می افتد، نه فقط به این معناست که سلاح شلیک نمیشود. بلکه مغز کسی که میخواهد سلاح را شلیک کند تحت تاثیر قرار میگیرد. تحت تصرف قرار میگیرد. او منقلب میشود. امام توحید را در مصداق محقق کرد و مردم منقلب شدند. در جریان جنگ تحمیلی توحید مصداقی محقق شد.

یعنی در جریان انقلاب، بیش از چند میلیون کتاب در زمینه توحید تألیف میشد، و توحید و شجاعت را میشناختند، هیچگاه چنین اثری بر ایشان نداشت. یعنی توحید محقق شد.

یک آقای زکزاکی در نیجریه توانست چند میلیون نفر را متحول کند. این مصداق همان حرکت انبیاست.

هنگامی که موسی فرعون را دعوت کرد و گفت اگر به من ایمان بیاوری سلطنت تو را تثبیت میکنم همه به او خندیدند. چون از ابزار مادی هیچ نداشت. نه دستبند طلائی دارد، نه پابند طلائی دارد، با یک پوستین و عصا آمده است. امروز مگر در مقابل آمریکا این مسئله نیست؟ چه کسی که در ایران است و چه کسی که در آمریکاست. اگر موحد باشیم باور میکنیم به وعده نصرت الهی.

وقتی میخواهد موسی قومش را نجات بدهد میروند جایی میرسند که وقتی بین دریا و لشگر فرعون قرار میگیرند در آخرین لحظه نجات محقق میشود تا مصداقا توحید در وجود این ها کاملاً دیده بشود.